

سود سرمایه

۱. سرمایه

۱. شالوده سرمایه یعنی شالوده مالکیت خصوصی بر محصولات کار انسان‌های دیگر چیست؟

«حتی اگر سرمایه را با دزدی و کلاهبرداری یکسان ندانیم، باز هم سرمایه به همکاری قانون نیاز دارد تا ارث را تقدیس نماید.»

(سه، I، t. I زیرنویس صفحه ۱۳۶) [۱]

چگونه افراد صاحب موجودی تولیدی می‌شوند؟ چگونه افراد مالک محصولات می‌شوند که با این موجودی تولید می‌شوند؟

«به اتکای قوانین وضع شده» (سه، II، t. II، صفحه ۴)

افراد با سرمایه یا مثلاً با پول هنگفتی که به ارث می‌برند، چه چیزی را به دست می‌آورند؟

شخصی که پول هنگفتی به دست می‌آورد یا به ارث می‌برد، ضرورتاً قدرت سیاسی را به دست نمی‌آورد و یا به ارث نمی‌برد... قدرتی که مالکیت، بی‌واسطه و مستقیماً به او منتقل می‌کند، قدرت خرید است؛ سلطه‌ای معین بر جمیع کار یا بر تمام محصولات کار

که در بازار وجود دارد. (ثروت ملل، آدام اسمیت، جلد اول صص ۲۷-۲۶)

بدین سان سرمایه نیروی حاکم بر کار و محصولاتش است. سرمایه‌دار این قدرت را تصاحب می‌کند نه به این جهت که از خصوصیات شخصی یا انسانی معینی برخوردار است بلکه به این علت که مالک سرمایه است. قدرت او، قدرت خرید سرمایه‌اش است که چیزی یارای مقاومت در برابر آن را ندارد.

بعداً این موضوع را بررسی خواهیم کرد که سرمایه‌دار چگونه از طریق سرمایه، سلطه خود را بر کار اعمال می‌کند و سپس به این موضوع خواهیم پرداخت که چگونه سرمایه بر خود سرمایه‌دار حاکم می‌شود.

سرمایه چیست؟

«کمیت معینی از کار ذخیره و اندوخته شده جهت آن که مورد استفاده قرار گیرد.» (همان منبع، جلد اول، صفحه ۲۹۵)

سرمایه کار اندوخته شده است.

۲. هرگونه انباشت محصولات حاصل از زمین یا صنعت، سرمایه^۱ یا موجودی^۲ است. موجودی زمانی سرمایه نامیده می‌شود که به صاحبش درآمد^۳ یا سودی^۴ برساند. (همان منبع، جلد اول، صفحه ۲۴۳)

۲. سود سرمایه

سود یا نفع سرمایه، یکسره با دستمزد کار متفاوت است. این تفاوت به دو صورت نمودار می‌گردد: در وهله نخست، سود سرمایه اساساً بر مبنای ارزش سرمایه‌ای که به کار انداخته می‌شود، تعیین می‌گردد گرچه شاید کار ضبط و ربط سرمایه‌های مختلف یکسان باشد... وانگهی در کارخانه‌های بزرگ، کل این کار را به بعضی از کارمندان اصلی می‌سپارند که حقوقشان با سرمایه‌ای که بر آن نظارت می‌کنند، هیچ تناسبی ندارد.

1. Fonds

2. Stock

3. revenue

4. profit

گرچه کار مالک تقریباً به هیچ تقلیل داده می شود، باز طالب سودی است که متناسب با سرمایه اش باشد. (همان منبع، جلد اول، صفحه ۴۳) [۲]

چرا سرمایه دار خواهان دریافت این نسبت میان سود و سرمایه است؟

سرمایه دار هیچ نفعی در استخدام کارگران ندارد جز این که انتظار دارد که آنها با فروش کارشان بیش از آنچه که از موجودی خود به عنوان دستمزد به آنها می دهد، به او برگردانند. سرمایه دار هیچ نفعی در به کار انداختن موجودی زیاد به جز میزان اندکی ندارد مگر این که سودی که به دست می آورد، نسبتی از این موجودی را بپوشاند. (همان منبع، صفحه ۴۲)

به این ترتیب، سرمایه دار در وهله نخست از دستمزدی که می دهد و بار دیگر از مواد خامی که در اختیار می گذارد، سود کسب می کند. سود با سرمایه چه نسبتی دارد؟

اگر تعیین سطح میانگین معمولی دستمزد در زمان و مکانی مشخص دشوار است، تعیین سود سرمایه به مراتب دشوارتر است. این یا آن تغییر در قیمت کالاهایی که سرمایه دار معامله می کند، خوش اقبالی یا بد اقبالی رقیبان یا مشتریان و هزاران عامل تصادفی دیگر که هنگام حمل و نقل کالاها یا در انبار روی می دهد، روزانه و [حتی می توان گفت] تقریباً ساعت به ساعت میزان سود را تغییر می دهد. (همان منبع، صفحات ۷۹-۷۸)

گرچه تعیین دقیق میزان سود سرمایه غیرممکن است، اما با توجه به بهره حاصل از پول می توان چند نکته را مطرح کرد. هر قدر بهره بیشتری از پول عاید گردد، حجم بیشتری از پول برای گرفتن بهره داده می شود و هر قدر بهره ای که از پول به دست می آید، کم باشد

حجم کمتری از پول داده می‌شود. (همان منبع، صفحه ۷۹)

نسبت میان نرخ عادی بهره در بازار به نرخ سود خالص با توجه به این‌که سود بالا و پایین می‌رود، ضرورتاً تغییر می‌کند. بازرگانان در بریتانیای کبیر سود مضاعف را سود شرافتمندانه، متوسط و عقلانی [۳] می‌دانند، اصطلاحی که جز به معنای سود عادی و مرسوم نیست. (همان منبع، صفحه ۸۷)

پایین‌ترین نرخ سود کدام است؟ بالاترین نرخ کدام است؟

پایین‌ترین نرخ سود عادی سرمایه، باید بیش از میزانی باشد که برای جبران زیان‌های اتفاقی که هر سرمایه‌ای در معرض آن است، لازم است. این مازاد سود خالص و ناب را تشکیل می‌دهد. همین موضوع نیز برای پایین‌ترین نرخ بهره صادق است. (همان منبع، ص ۸۶)

بالاترین نرخ سود زمانی است که در قیمت بخش اعظم کالاها، کل اجاره‌بهای زمین را به خود اختصاص دهد و دستمزد کاری را که در کالای تولید شده، نهفته است، به پایین‌ترین سطح خود برساند یعنی این‌که تنها هزینه معاش کارگران در حین کار تأمین گردد. وقتی کارگری مورد نیاز است، شکم او را باید به نحوی سیر کرد [اما] اجاره‌بهای زمین را می‌توان کاملاً حذف کرد: مثلاً خدمتکاران کمپانی هند شرقی در بنگال. (همان منبع، صص ۸۷-۸۶)

سرمایه‌دار علاوه بر تمام مزایای حاصل از رقابت محدودی که در این مورد کسب می‌کند، می‌تواند با تدابیری کلاً شایسته، قیمت بازار را بالاتر از [سطح] قیمت طبیعی نگاه دارد.

اولاً، با پنهان کردن اسرار تجارت زمانی که بازار با عرضه کنندگان محصولات فاصله زیادی داشته باشد، یعنی با پنهان کردن تغییرات قیمت می توان قیمت بازار را بالاتر از قیمت طبیعی نگهداشت. اثر چنین پنهان کردنی در آن است که سایر سرمایه داران، در این شاخه از صنعت یا تجارت سرمایه گذاری نمی کنند.

ثانیاً، سرمایه دار باز با پنهان کردن اسرار صنعت می تواند هزینه تولید را کاهش دهد و کالای خود را به قیمت رقبا و حتی پایین تر از آن ها تولید نماید و بدین ترتیب سود بیشتری به دست آورد (آیا فریب دادن دیگران با پنهان کردن اسرار، عملی غیراخلاقی نیست؟ [مثلاً] معاملاتی که در بازار بورس انجام می شود). وانگهی این امر [خصوصاً] در جایی است که تولید به منطقه مشخصی محدود شده باشد (مانند شراب نایاب) و جایی که تقاضای مؤثر نیز نتواند اصلاً برآورده نشود. نهایتاً [راه دیگر افزایش سود] از طریق انحصاری است که افراد یا شرکت ها اعمال می کنند. قیمت انحصاری، بالاترین سود است. (همان منبع، صفحات ۵۴-۵۳)

علت های تصادفی دیگری که می تواند سود سرمایه را افزایش دهد: تصاحب قلمروهای جدید یا شاخه های جدیدی از تجارت که گاهی سود سرمایه را حتی در کشورهای ثروتمند نیز افزایش می دهد زیرا سرمایه داران با خارج کردن سرمایه خود از شاخه های قدیمی تجارت، رقابت را کاهش می دهند. و باعث می شوند که بازار با کالاهای کمتری تأمین گردد، آنگاه قیمت ها افزایش می یابند؛ کسانی که چنین کالاهایی را معامله می کنند، می توانند با بهره ای بالاتر پول قرض گیرند. (همان منبع، صفحه ۸۳)

هر قدر کالای [معینی] بیشتر تولید شود، آن کالا بیشتر به هدف تولید تبدیل می‌گردد و آن‌گاه آن بخش از قیمت که به دستمزد و سود تغییر شکل می‌یابد، نسبت به آن بخش که شکل اجاره‌بها را به خود می‌گیرد، بیشتر خواهد بود. با افزایش ساخت یک کالا، نه تنها میزان سود در هر نوبت افزایش می‌یابد بلکه هر سود جدید از سود قبلی بیشتر خواهد بود زیرا سرمایه‌ای که از آن حاصل می‌شود، قاعدتاً باید همیشه بیشتر باشد. مثلاً سرمایه‌ای که بافندگان را به کار می‌گمارد، قاعدتاً باید همیشه بیش از سرمایه‌ای باشد که ریسندگان را به کار می‌گمارد، زیرا نه تنها جانشین آن سرمایه با سودش می‌گردد، بلکه در عین حال نیز باید دستمزد بافندگان را پردازد؛ سود باید همیشه نسبتی با سرمایه داشته باشد. (همان منبع، صفحه ۴۵)

بنابراین پیشرفتی که کار آدمی با تبدیل محصول طبیعت به محصول ساخته شده از طبیعت پیدا کرده است، دستمزد کار را زیاد نکرده بلکه بعضاً تعداد سرمایه‌گذاری‌های سودآور و بعضاً میزان سرمایه بعدی را در برابر سرمایه‌گذاری، نسبت به دوره قبل افزایش داده است. در خصوص مزایایی که سرمایه‌دار از تقسیم کار به دست می‌آورد، بعداً توضیح داده خواهد شد.

سرمایه‌دار از دو راه سود کسب می‌کند: اولاً از طریق تقسیم کار، ثانیاً به طور کلی با پیشرفتی که کار آدمی با شکل دادن به محصولات طبیعی پیدا می‌کند. هر چه آدمی در [تولید] کالا سهم بیشتری داشته باشد، سود حاصل از سرمایه را کد بیشتر خواهد بود.

در همه جوامع، میزان متوسط سود سرمایه در قیاس با سطح دستمزد انواع گوناگون کار، کمابیش یک اندازه است. (همان منبع، صفحه ۱۰۰) میزان معمولی سود سرمایه در رشته‌های مختلف بنا به

اطمینان یا عدم اطمینان از برگشت سرمایه، متفاوت است. «به نظر می‌رسد که سود معمولی موجودی گرچه با احتمال خطر افزایش می‌یابد، همواره تناسبی با افزایش آن ندارد».

(همان منبع، صفحات ۹۹-۱۰۰)

ناگفته پیداست که هرگاه ابزار گردش ارزان‌تر و ساده‌تر در دسترس افراد قرار گیرد، سود نیز افزایش خواهد یافت (به عنوان نمونه، پول کاغذی).

۳. سلطه سرمایه بر کار و انگیزه‌های سرمایه‌دار

تنها انگیزه‌ای که سبب می‌شود صاحب سرمایه در کشاورزی، صنعت یا عمده‌فروشی یا خرده‌فروشی کالایی خاص سرمایه‌گذاری کند، سود شخصی خویش است. کمیت‌های متفاوت کار تولیدی که سرمایه‌دار به جریان می‌اندازد و ارزش‌های متفاوتی که ممکن است به تولید سالانه زمین یا کارکشورش بیفزاید، بنابه این که سرمایه به چه شیوه‌ای به کاربرده شده است، هرگز به اندیشه سرمایه‌دار راه نمی‌یابد. (همان منبع، صفحه ۳۳۵)

برای سرمایه‌دار، مفیدترین شیوه به کارانداختن سرمایه در شرایطی که یک میزان خطر وجود داشته باشد، شیوه‌ای است که بیشترین سود را نصیب او سازد. [اما] همیشه این شیوه کاربرد سرمایه مفیدترین شیوه برای جامعه نیست؛ مفیدترین شیوه‌ای که می‌توان سرمایه را به کار بست، [بهره بردن از نیروهای تولیدی طبیعت است].*

(سه، II، t، صفحات ۳۱-۱۳۰)

در طرح‌ها و تحقیقات صاحبان سرمایه، مهم‌ترین عملیات کار

* در متن انتشارات پنگوئن چنین آمده است: «فعال کردن قدرت تولیدی زمین و کار است.»

تنظیم و جهت داده می‌شود و سود غایتی است که در تمام این طرح‌ها و نقشه‌ها مدنظر است. اما نرخ سود مانند اجاره‌بها و دستمزد با رونق جامعه افزایش و با رکود کاهش نمی‌یابد. برعکس نرخ سود در جوامع ثروتمند معمولاً پایین و در جوامع فقیر بالا است. نرخ سود معمولاً در کشورهای که به سرعت در حال زوال می‌باشند، بالاترین سطح را دارد. بنابراین منافع این طبقه، همان رابطه دو گروه دیگر را با منافع عمومی جامعه ندارد [۴]. منافع خاص فروشندگان در شاخه‌های تجارت یا صنعت، در برخی از جنبه‌ها با منافع عامه متفاوت و حتی غالباً در تضاد شدید با آن قرار دارد. منافع فروشندگان، گسترش بازار و محدود کردن رقابت است. آنان طبقه‌ای از مردم را تشکیل می‌دهند که منافعشان هرگز با منافع جامعه دقیقاً یکی نیست، طبقه‌ای از مردم که کلاً در فریب دادن و حتی ستم کردن بر عامه منافی دارد.

(اسمیت، جلد اول، صفحات ۳۲-۲۳۱)

۴. انباشت سرمایه و رقابت میان سرمایه‌داران

افزایش سرمایه که دستمزدها را بالا می‌برد، سود سرمایه را کاهش می‌دهد و این نتیجه رقابت میان سرمایه‌داران است.

(همان منبع، صفحه ۷۸)

مثلاً اگر سرمایه لازم برای کسب و کار یک دکاندار در یک شهر میان دو دکاندار تقسیم شود، رقابت میان آنها باعث می‌شود که هر کدامشان اجناس خود را ارزان‌تر از زمانی بفروشند که فقط یک دکاندار مشغول کار است و اگر این سرمایه میان بیست دکاندار تقسیم شود، رقابت میان آنها بیشتر خواهد شد و احتمال اتحاد میان آنها برای بالا کشیدن قیمت [اجناس]، بسیار اندک است.

(همان منبع، صفحه ۳۲۲)

چون می‌دانیم که قیمت انحصاری بالاترین قیمت ممکن است و چون منافع سرمایه‌داران حتی از دیدگاه متعارف اقتصاددانان سیاسی در تضادی خصمانه با جامعه قرار دارد و چون بالا رفتن سود همانند بهره مرکب بر قیمت اجناس تأثیر می‌گذارد (همان منبع، صفحات ۸۸-۸۷) [۵]، این نتیجه گرفته می‌شود که تنها عمل دفاعی در برابر سرمایه‌داران، رقابت است که براساس براهین اقتصاد سیاسی از این لحاظ که هم باعث افزایش دستمزدها می‌شود و هم قیمت کالاها را به نفع عامه مصرف‌کننده کاهش می‌دهد، اثر مفیدی دارد.

اما رقابت تنها زمانی ممکن است که سرمایه تکثیر شده و در دستان متعددی قرار گرفته باشد. بسیاری از سرمایه‌گذاری‌ها تنها در نتیجه انباشت چند جانبه میسر است زیرا سرمایه به طور کلی ناشی از انباشت است اما انباشت چند جانبه ضرورتاً به انباشت یک جانبه می‌انجامد. رقابت میان سرمایه‌داران باعث افزایش انباشت سرمایه می‌گردد.

انباشت تحت حاکمیت مالکیت خصوصی، [به معنای] تمرکز سرمایه در دستان معدودی است و این موضوع به طور کلی پیامد اجتناب‌ناپذیر مسیر طبیعی حرکت سرمایه است و دقیقاً از طریق رقابت است که راه برای این مقصد طبیعی سرمایه گشوده می‌شود.

می‌گویند سود سرمایه متناسب با حجم سرمایه است. بنابراین حتی اگر رقابت عامدانه را در نظر نگیریم، هرچه سرمایه عظیم‌تر باشد، نسبت به سرمایه‌ای خرد از لحاظ حجم، سریعتر انباشت می‌شود.

بنابراین فرایند انباشت سرمایه بزرگ، کلاً صرف‌نظر از مسئله رقابت، بسیار سریع‌تر از سرمایه خرد انجام می‌شود. با وجود این سعی خواهیم کرد این فرایند را مورد بررسی بیشتری قرار دهیم.

با افزایش سرمایه، سود [حاصل از] آن در نتیجه رقابت کاهش می‌یابد. بنابراین سرمایه‌دار خرد در این میان بیش از همه آسیب می‌بیند.

وانگهی افزایش سرمایه و حجم وسیع سرمایه‌گذاری حاکی از افزایش رونق در کشور است.

در کشوری که به کمال ثروت و رفاه دست یافته است، میزان معمولی سود خالص چنان اندک است و میزان بهره معمولی چنان پایین است که جز تعدادی از ثروتمندترین افراد نمی‌توانند با بهره‌ای که از پول خود به دست می‌آورند، گذران زندگی کنند. تمام افراد طبقه متوسط مجبور خواهند بود خود بر نحوه به کار انداختن سرمایه‌شان، نظارت داشته باشند. (همان منبع، صفحه ۸۶)

این وضعیت مطلوب‌ترین وضعیت برای اقتصاد سیاسی است.

از این رو به نظر می‌رسد که در همه جا نسبت میان سرمایه و درآمد، نسبت میان پرکاری و بیکاری را تنظیم می‌کند. هر جا سرمایه غالب است، پرکاری و هر جا درآمد، بیکاری حاکم است. (همان منبع، صفحه ۳۰۱)

بنابراین در شرایطی که رقابت افزایش می‌یابد، سرمایه به چه صورت به کار برده می‌شود؟

با افزایش موجودی، کمیتی از آن را که می‌توان با بهره قرض داد، به تدریج بیشتر و بیشتر می‌گردد. با افزایش حجم موجودی که با بهره می‌توان قرض داد، بهره... کاهش می‌یابد. الف) چون قیمت بازار اجناس با افزایش کمیت، معمولاً کاهش می‌یابد... و ب) چون با افزایش سرمایه در هر کشور، «به تدریج یافتن روشی سودآور برای بهره‌برداری از سرمایه‌های جدید درون یک کشور، به تدریج دشوار و دشوارتر می‌گردد. متعاقباً رقابت میان سرمایه‌های مختلف ایجاد می‌شود؛ هر سرمایه‌دار می‌خواهد از سرمایه خود در این یا آن رشته بهره‌برداری کند که قبلاً دیگری بر آن چنگ انداخته است. در اکثر

موارد او می تواند امیدوار باشد که رقیب را با شیوه های عقلایی تر از آن رشته فعالیت بیرون اندازد. او نه تنها باید جنس خود را ارزان تر بفروشد بلکه برای این که اساساً بتواند به فروش برساند، باید گاهی گران تر هم بخرد. تقاضا برای کار تولیدی با افزایش سرمایه که مدعی حمایت از آن است، هر روز بیشتر و بیشتر می شود. کارگران به آسانی کار می یابند اما صاحبان سرمایه به سختی می توانند کارگری را استخدام کنند. رقابت میان آنها، دستمزد کار را بالا می برد و سود سرمایه را کاهش می دهد.

(همان منبع، صفحه ۳۱۶)

به این ترتیب سرمایه دار خرد دو راه حل دارد: ۱) یا سرمایه اش را مصرف کند چون نمی تواند با بهره آن زندگی کند و در نتیجه دیگر سرمایه دار نباشد یا ۲) خود تجارتمندی راه بیاندازد، کالایش را ارزان بفروشد و نسبت به سرمایه داران ثروتمندتر، اجناس را گران تر بخرد و دستمزد بالاتری بپردازد که این جز به معنای نابودی خویش نیست زیرا قیمت بازار در نتیجه رقابت شدیدی که وجود دارد، بسیار پایین خواهد بود. اما با این حال اگر سرمایه دار بزرگ بخواهد سرمایه دار خرد را له کند، نسبت به او از همان برتری برخوردار است که سرمایه دار در مقام یک سرمایه دار نسبت به کارگر دارد. حجم زیادتر سرمایه اش، سود کمتر او را جبران می کند و می تواند تازمانی که سرمایه دار خرد از پا در نیامده است، حتی زیان های موقت را نیز تحمل کند یعنی زمانی که دیگر خود را از این رقابت رها و آزاد می یابد. سرمایه دار بزرگ به این شیوه سودهای سرمایه دار خرد را انباشت می کند.

وانگهی همیشه سرمایه دار بزرگ ارزان تر از سرمایه داران خرد می خرد زیرا در حجم بالایی خرید می کند و از این رو قادر است اجناس خود را ارزان تر بفروشد.

اما همان طور که سقوط نرخ بهره باعث می شود که سرمایه داران

متوسط دیگر بهره نگیرند و به کسب و کار مشغول شوند، افزایش سرمایه تجاری و نرخ پایین‌تر سود، به شکلی معکوس، باعث کاهش نرخ بهره می‌گردد.

هنگامی که سود حاصل از به کارگیری سرمایه ... کاهش می‌یابد ... قیمتی که برای بهره برداری از آن پرداخت می‌شود ... ضرورتاً باید همراه با آن کاهش یابد. (همان منبع، صفحه ۳۱۶)

«با افزایش ثروت، آبادانی و جمعیت، بهره کاهش می‌یابد» و به دنبال آن سود سرمایه؛ «بعد از کاهش بهره و سود سرمایه، سرمایه نه تنها ممکن است افزایش یابد، بلکه حتی از گذشته هم سریع‌تر افزایش می‌یابد... معمولاً سرمایه‌ای بزرگ با سودی اندک معمولاً سریع‌تر از سرمایه‌ای کوچک با سودی بزرگ افزایش می‌یابد. به قولی پول، پول می‌آورد.» (همان منبع، صفحه ۸۳)

بنابراین هنگامی که سرمایه بزرگ در تضاد با سرمایه‌داران خرد قرار می‌گیرد که سود اندکی دارد، یعنی در شرایطی که رقابتی شدید در کار است، آنان را کاملاً له می‌کند. نتیجه ناگزیر این رقابت، بد شدن کیفیت اجناس، تقلب و حقه‌بازی در تولید و فساد عمومی است که در شهرهای بزرگ مشهود است.

وانگهی عامل مهم دیگر در رقابت سرمایه بزرگ و سرمایه خرد، رابطه بین سرمایه ثابت و سرمایه در گردش است. [۶]

سرمایه در گردش، سرمایه‌ای است که در ساخت یا خرید کالاها و فروش مجدد آنها به کار می‌رود. سرمایه‌ای که به این شیوه به کار برده می‌شود، تا زمانی که در تملک مالکش می‌باشد و یا به همین شکل باقی بماند، هیچ درآمد یا سودی به مالکش بر نمی‌گرداند. سرمایه در گردش پیوسته به یک شکل خاص از سرمایه‌دار گرفته می‌شود تا به شکل دیگری به او بازگردانده شود و تنها با چنین

گردشی یا مبادلات و تغییر شکل متوالی است که سود می دهد. سرمایه ثابت، شامل سرمایه ای است که برای آبادانی زمین، خرید ماشین آلات مفید و ابزارهای تجارت و چیزهایی از این قبیل سرمایه گذاری می شود. (همان منبع، صفحات ۴۴-۲۴۳) [مارکس این قطعه را خلاصه کرده است.]

هرگونه صرفه جویی در هزینه حفظ و نگهداری سرمایه ثابت، باعث بهبود و ترقی درآمد خالص جامعه می شود. کل سرمایه هر فرد در هر کاری ضرورتاً به سرمایه ثابت و سرمایه در گردش او تقسیم می شود. با این فرض که کل سرمایه تغییر نکند، اگر یک بخش کوچک تر باشد، ضرورتاً بخش دیگر بزرگ تر خواهد بود. سرمایه در گردش، هزینه مواد و دستمزد کار را تامین می کند و صنعت را به جریان می اندازد. بنابراین هر صرفه جویی در هزینه نگهداری سرمایه ثابت که نیروی تولیدی کار را کاهش نمی دهد، باید قاعدتاً موجب افزایش سرمایه ای شود که صنعت را ترقی می دهد. (همان منبع، صفحه ۲۵۷)

از همان ابتدا واضح است که رابطه سرمایه ثابت و سرمایه در گردش بیشتر مطلوب سرمایه دار بزرگ است تا سرمایه دار خرد. سرمایه اضافی ثابت بانک داران بسیار بزرگ نسبت به سرمایه ثابت بانک داران بسیار کوچک، ناچیز است. میزان سرمایه ثابت آنها چیزی بیش از اداره کارشان نمی باشد. تجهیزات مالکین بزرگ به نسبت اندازه ملکش افزایش نمی یابد. به همین سان، اعتباری که سرمایه دار بزرگ در اختیار دارد در قیاس با سرمایه دار خرد، به معنای صرفه جویی بیشتر در سرمایه ثابت است یعنی در میزان پول حاضر و آماده ای که همیشه باید در اختیار داشته باشد. نهایتاً، بدیهی است که هر جا کار صنعتی به اوج خود برسد یعنی هر جا کار دستی به کار کارخانه ای تبدیل شود، کل سرمایه سرمایه دار

خرد حتی قادر نیست سرمایه ثابت ضروری را برای او فراهم آورد* .
 کلاً حقیقت این است که انباشت سرمایه بزرگ در قیاس با سرمایه
 خرد، با تمرکز و ساده‌سازی سرمایه ثابت متناسب است. سرمایه‌دار
 بزرگ گونه‌ای سازماندهی ابزار کار را برای خود معمول می‌کند.
 به همین سان در قلمرو صنعت، هر کارخانه و هر کارگاه ترکیب
 جامعی از منابع مادی بزرگ، مهارت‌های فنی و توانایی‌های ذهنی
 بی‌شمار و متنوعی است که در خدمت هدف عام تولید قرار گرفته
 است... آن‌جا که قانون از مالکیت ارضی در واحدهای بزرگ
 حمایت می‌کند، مازاد جمعیت در حال رشد به تجارت رو
 می‌آورند و در نتیجه در کشوری مانند بریتانیای کبیر اساساً این
 پرولتاریاست که به شکلی انبوه در صنعت گرد می‌آید. اما در
 جایی که قانون تقسیم مستمر زمین را اجازه می‌دهد، مانند فرانسه،
 شمار مالکانی که زیر بار قرض رفته‌اند، افزایش می‌یابد. فرایند
 مستمر قطعه‌قطعه شدن زمین، آن‌ها را به دامن طبقه‌ای می‌اندازد
 که تنگدست و ناراضی هستند. در نهایت هنگامی که این فرایند به
 مرحله‌ای بالاتر برسد، مالکیت بزرگ ارضی بار دیگر مالکیت‌های
 خرد را می‌بلعد چنان‌که صنایع بزرگ صنعت کوچک را می‌بلعد. با
 تشکیل مجدد املاک بزرگ، شمار وسیعی از کارگران بی‌زمین که
 دیگر مورد نیاز کشاورزی نیستند، بار دیگر به صنعت رانده
 می‌شوند.» (شولتز، *Bewegung der Produktion*، صفحات ۵۹-۵۸)

با تغییر روش‌های تولید مشخصات کالاهای مشابه تغییر می‌کند. و
 فقط با حذف نیروی انسانی در کار، این امر ممکن شده که از یک
 پوند پنبه به ارزش ۳ شیلینگ و ۸ پنس، ۳۵۰ کلاف نخ به طول

* مارکس یادداشت زیر را به زبان فرانسه نوشته است: «همه می‌دانند که کشاورزی در
 مقیاس وسیع معمولاً نیاز به استخدام عده‌ای انگشت‌شمار دارد.»

۱۶۷ مایل انگلیسی (یعنی ۳۶ مایل آلمانی) به ارزش تجاری ۲۵ گینی^۱ رسیده شود. (همان منبع، صفحه ۶۲)

به طور متوسط، قیمت پارچه پنبه‌ای در انگلستان طی ۴۵ سال گذشته به میزان یازده دوازدهم کاهش یافته است. بنابه محاسبات مارشال^۲ برای همین میزان کالای تولیدی که در سال ۱۸۱۴ شانزده شیلینگ پرداخت می‌شد، اکنون فقط یک شیلینگ و ۱۰ پنس پرداخت می‌گردد. ارزان‌تر شدن محصولات صنعتی هم مصرف داخلی و هم بازار خارجی را گسترش می‌دهد. به این دلیل تعداد کارگران در کارخانجات پنبه‌ریسی بعد از باب شدن ماشین‌آلات نه تنها در بریتانیای کبیر کاهش نیافته که برعکس از چهل هزار کارگر به یک و نیم میلیون کارگر افزایش یافته است. در رابطه با درآمد صاحبان صنایع و کارگران: رقابت فزاینده میان صاحبان کارخانجات منجر به آن شده که ضرورتاً سودشان متناسب با کمیت محصولات که تولید می‌کنند، کاهش یابد. در سال‌های ۳۳-۱۸۲۰ سود ناخالص کارخانجات منچستر از فروش یک قواره چیت از چهار شیلینگ و یک و یک سوم پنس به یک شیلینگ و نه پنس تقلیل یافت. اما حجم تولید جهت جبران این زیان به همان نسبت افزایش یافته است. پیامد این جریان آن بوده... که بعضی از شاخه‌های جداگانه صنعت تا حدی متحمل اضافه تولید شده‌اند؛ ورشکستگی‌های مکرر باعث نوسان و افت و خیز در طبقه سرمایه‌دار و اربابان کار شده است و بدین سان بخشی از آن‌ها که از لحاظ اقتصادی کاملاً خانه‌خراب شده‌اند، به پرولتاریا

۱. نام سکه زری که بهای اسمی آن یک لیره بود. از سال ۱۷۱۷ به بعد بهای آن ۲۱ شیلینگ تعیین شد - م.

می‌پیوندند؛ این وقفه‌ها و تعطیل کردن‌های مکرر و ناگهانی در استخدام، امری ناگزیر شده است که همیشه اثرات دردناک آن را طبقه کارگران مزدبگیر به تلخی احساس می‌کند. (همان منبع، ص ۶۳)

اجاره دادن کار خویش، آغاز بردگی فرد است. اجاره دادن مواد کار استقراری آزادی خویش است... کار انسانی است، اما مواد کار هیچ جنبه انسانی ندارد. (پکوئر، *Théorie Sociale* و غیره، صص ۴۱۲-۴۱۱)

عنصر مادی که بدون عنصری دیگر یعنی کار، یکسره از خلق ثروت ناتوان است، (نزد کسانی که صاحب این عنصر مادی هستند) فضیلت جادویی بارآوری یافته است گویی با فعالیت خاص خود به چنین عنصر اجتناب‌ناپذیری تبدیل شده است.

(همان منبع)

فرض کنیم که کارگری با کار روزانه خود به طور متوسط ۴۰۰ فرانک در سال درآمد داشته باشد و این مبلغ برای گذران یک زندگی ساده و ابتدایی کافی باشد. در این صورت مالکی که ۲۰۰۰ فرانک از بهره یا اجاره‌بهای زمین یا خانه‌ای و غیره دریافت می‌کند، غیرمستقیم پنج نفر را وامی‌دارد که برای او کار کنند؛ درآمد ۱۰۰۰،۰۰۰ فرانکی بیانگر کار ۲۵۰ نفر است و درآمد ۱،۰۰۰،۰۰۰ فرانکی برابر با کار ۲،۵۰۰ نفر. (از این رو ۳۰۰ میلیون فرانک، یعنی درآمد لویی فیلیپ، معادل کار ۷۵۰۰۰۰ کارگر است.) (همان منبع، صفحات ۱۳-۴۱۲)

قانون انسانی به مالکان حق استفاده یا سوءاستفاده را داده است یعنی این حق که هر کاری می‌خواهند با مواد کار بکنند... قانون به هیچ وجه آن‌ها را موظف نکرده است که هر وقت بی‌چیزان احتیاج

داشتند یا در هر زمان، کار یا مزدی مناسب به آنان دهند و غیره.» (همان منبع، صفحه ۴۱۳) آزادی کامل در رابطه با طبیعت، کمیت، کیفیت و امکانات تولید؛ در رابطه با استفاده و تخصیص ثروت؛ سلطه کامل بر مواد جمیع کارها. هرکس آزاد است آنچه را که متعلق به اوست و مناسب می‌داند، تنها براساس علایق و منافع خویش به عنوان یک فرد، معاوضه نماید.

(همان منبع، صفحه ۴۱۳)

رقابت صرفاً نمودار آزادی مبادله است که خود پیامد بلاواسطه و منطقی حق فرد برای استفاده یا عدم استفاده از تمام ابزارهای تولید است. حق استفاده و سوءاستفاده، آزادی مبادله و رقابت اختیاری، این سه رکن اقتصادی که یک واحد را تشکیل می‌دهند، پیامدهای زیر را به دنبال دارد: هرکس هر چه آرزو دارد، هنگامی که آرزو دارد، وقتی آرزو می‌کند، هر جا که آرزو می‌کند، می‌تواند تولید کند؛ چیز خوبی تولید کند یا چیز بدی، خیلی زیاد یا خیلی کم، خیلی زود یا خیلی دیر، با قیمت بسیار بالا یا با قیمت بسیار پایین. هیچکس نمی‌داند آیا او جنس خود را می‌فروشد، چگونه می‌فروشد، چه وقت می‌فروشد، کجا می‌فروشد یا به چه کسی می‌فروشد. در ارتباط با خرید هم همین وضع حاکم است. تولیدکننده از نیازها و منابع، از عرضه و تقاضا اطلاعی ندارد. هر وقت آرزو کند، هر وقت که بتواند، هر جا که آرزو کند، به هر کسی که بخواهد، به هر قیمتی که آرزو داشته باشد، می‌تواند جنس خود را بفروشد. به همین شیوه نیز می‌خرد. در تمام این موارد بازیچه بخت و اقبال است، برده قانون اقویا و اغنیا... در حالی که در یک جا کمبود حاکم است و در جای دیگر فزونی و اسراف. در حالی که یک تولیدکننده، محصولات خود را در حجمی وسیع و با قیمتی بسیار بالا می‌فروشد و به سود سرشاری

دست می‌یابد، دیگری یا چیزی نمی‌فروشد و یا با ضرر فراوان می‌فروشد... عرضه رابطه‌ای با تقاضا ندارد و تقاضا نیز بی‌ارتباط با عرضه است. تولیدکننده با در نظر گرفتن سلیقه و مد غالب در میان توده مصرف‌کننده، کالایی تولید می‌کند اما هنگامی که آماده می‌شود تا کالا را تحویل بازار دهد، این هوس تمام شده و جایش را هوس برای محصول دیگری گرفته است... پیامد اجتناب‌ناپذیر: ورشکستگی‌هایی که مکرراً و عموماً روی می‌دهد؛ محاسبه نادرست، خانه‌خرابی‌های ناگهانی و غیرمنتظره، بحران‌های اقتصادی، بیکاری، عرضه بیش از اندازه و کمبود ادواری کالا، بی‌ثباتی و کاهش ارزش دستمزدها و سودها، زیان یا هدر رفتن بی‌اندازه ثروت، وقت و تلاش در میدان رقابتی بی‌رحمانه.

(همان منبع، صفحات ۱۶-۴۱۴)

[نظرات] ریکاردو در کتابش (با عنوان *اجاره‌بهای زمین*): ملت‌ها صرفاً کارگاه تولید هستند؛ آدمی ماشینی است برای مصرف و تولید؛ زندگی آدمی مانند یک نوع سرمایه است؛ قوانین اقتصادی کورکورانه بر جهان حکومت می‌کنند. از نظر ریکاردو آدم‌ها مهم نیستند، تولید همه چیز است. در فصل بیست و ششم ترجمه فرانسوی [کتاب ریکاردو] آمده است: «برای آدمی که سرمایه‌ای برابر با ۲۰۰۰۰ پوند دارد و سودش سالانه ۲۰۰۰ پوند می‌شود، اساساً این موضوع بی‌اهمیت است که با این سرمایه صد آدم به کارگماشته می‌شوند یا هزار نفر... آیا منافع واقعی ملت به همین سان نیست؟ با این فرض که درآمد خالص واقعی، اجاره‌بها و سود آن ملت همین مبالغ باشد، هیچ اهمیتی ندارد که این ملت از ده میلیون نفر تشکیل شده باشد یا از دوازده میلیون. «در واقع نه قول م. سیسموندی (II, t. I, صفحه ۳۳۱)» دیگر هیچ آرزویی باقی

نمی ماند جز این که پادشاه که تنهای تنها در جزیره زندگی می کند، پیوسته چرخشی را بچرخاند تا آدم های ماشینی تمام کارهای انگلستان را انجام دهند.» [۷]

کارفرمایی که کار کارگری را به قیمت بسیار پایینی می خرد که به زحمت کفاف نیازهای مبرم او را می دهد، نه مسئول ناکافی بودن دستمزد اوست و نه مسئول زمان طولانی کار؛ خود او نیز در مقابل قانونی که تحمیل می کند، تسلیم است... فقر بیش از آن که از انسان ها ناشی شده باشد، از قدرت اشیا برخاسته است.

(بوره، loc. cit.، صفحه ۸۲)

ساکنان بخش های مختلف بریتانیای کبیر سرمایه کافی برای بهبود و آبادانی زمین های زراعی خود ندارند. بخش اعظم پشم بخشهای جنوبی اسکاتلند بعد از حمل زمینی در راه های بسیار بد در یورکشایر رسیدگی می شود زیرا در خود اسکاتلند سرمایه کافی برای این کار وجود ندارد. در بریتانیای کبیر، شهرهای صنعتی کوچک فراوانند اما ساکنان آنها برای حمل محصولات صنعت خود به بازارهای دوردست که تقاضا و مصرف آن محصول وجود دارد، سرمایه کافی ندارند. اگر هم تاجری در میان آنها باشد احتمالاً فقط نماینده تجار ثروتمندتری است که در شهرهای بزرگ تجاری ساکن هستند. (اسمیت، loc. cit.، جلد اول، صفحات ۲۷-۲۲۶)

ارزش محصول سالانه زمین های زراعی و کار هرملت فقط با افزایش تعداد کارگران تولیدی آن یا قدرت تولیدی آن کارگرانی افزایش می یابد که قبلاً به کار گماشته شده اند... در هر حالت، همواره سرمایه ای اضافی مورد نیاز است. (همان منبع، صص ۷-۳۰۶)

از آن‌جا که ماهیت اشیا ایجاب می‌کند که انباشت سرمایه قبل از تقسیم کار انجام شده باشد، در نتیجه کار می‌تواند متناسب با سرمایه‌ای که قبلاً انباشت یافته، تقسیم مجدد شود. کمیت موادی که تعداد معینی از افراد می‌توانند به عمل آورند با تقسیم مجدد کار، به نسبتی زیاد افزایش می‌یابد؛ و چون عملیات هر کارگر بتدریج به عملیات بسیار ساده‌ای تقلیل می‌یابد، انواع جدیدی از ماشین‌آلات اختراع می‌شوند که سبب تسهیل و کوتاه کردن این عملیات می‌شوند. بنابراین با گسترش تقسیم کار جهت استخدام پیوسته تعداد معینی کارگر، میزان معینی از مواد، تجهیزات و ابزارآلات که پیش‌تر ضروری نبود، باید از قبل انباشت شود. اما تعداد کارگران در هر رشته عموماً با تقسیم کار در آن رشته افزایش می‌یابد یا به عبارتی افزایش تعداد کارگران موجب طبقه‌بندی و تقسیم مجدد آن‌ها به این شیوه می‌گردد. (همان منبع، صفحات ۴۲-۲۴۱)

از آن‌جا که انباشت قبلی سرمایه برای پیشرفت بیشتر نیروهای تولیدی کار ضروری است، طبعاً با انباشت، این پیشرفت حاصل می‌گردد. فردی که سرمایه‌اش را برای بهره بردن از کار به جریان می‌اندازد، قاعدتاً انتظار دارد که سرمایه‌اش را به گونه‌ای به کار گیرد که تا حد امکان شغل و کار زیادی ایجاد شود. از این رو سعی می‌کند تا هم میان کارگرانش، کار به نحو مشخصی تقسیم و توزیع شود و هم بهترین ماشین‌هایی را که می‌تواند یا اختراع کند یا بخرد، در اختیارشان گذارد. توانایی‌های او در این دو جنبه عموماً متناسب با حجم سرمایه‌اش و یا تعداد کارگرانی است که می‌تواند استخدام کند. بنابراین در هر کشور نه تنها با افزایش سرمایه، حجم صنعت گسترش می‌یابد بلکه در نتیجه این افزایش، همان حجم از صنعت، میزان بیشتری شغل و کار ایجاد می‌کند. (همان منبع، صفحه

(۲۴۲) و در نتیجه اضافه تولید [پیش می آید].

ترکیبات کامل تر نیروهای تولیدی ... در صنعت و تجارت با وحدت بخشیدن به نیروهای متنوع و بسیار گوناگون نیروهای انسانی و طبیعی در سطوح بالا، [عمل می کنند]. این جا و آن جا، پیوندهای نزدیکی میان شاخه های اصلی تولید برقرار شده است. بدین سان کارخانجات بزرگ سعی خواهند کرد املاک بزرگ را در اختیار گیرند تا دست کم از لحاظ تأمین بخشی از مواد خام مورد نیاز برای صنعتشان، از بقیه مستقل شوند؛ یا این که در ارتباط با فعالیت های صنعتی شان، وارد تجارت می شوند نه تنها برای این که محصولاتشان را بفروشند بلکه برای این که انواع محصولات دیگر را نیز بخرند و به کارگزارانشان بفروشند. در انگلستان که صاحب یک کارخانه گاهی ده تا دوازده هزار کارگر را استخدام می کند... خیلی نامعمول نیست که در نواحی و استان های کوچک تر کشور، ترکیب شاخه های متنوع تولیدی را یافت که تنها یک مغز اداره شان می کند. بدین سان، صاحبان معادن منطقه بیرمنگام^۱ اخیراً سرپرستی کل فرایند تولید آهن را برعهده گرفته اند که قبلاً میان شرکت ها و مالکین متعدد تقسیم شده بود. (به *Der Viertel bergmännische Distrikt bei Birmingham, Deutche Viertel Jahrschrift, No.3, 1838* رجوع کنید) نهایتاً در شرکت های بزرگ سهامی که بسیار زیاد شده اند، با ترکیبات وسیع منابع مالی بسیاری از سهام داران و دانش علمی و فنی و مهارت افرادی مواجه هستیم که سررشته کار به آنان سپرده شده است. بدین نحو، سرمایه داران قادر می شوند به اشکال متنوعی پس انداز خود را به کار بندند و

1. Birmingham

حتی شاید همزمان از آن در کشاورزی، صنعت و تجارت استفاده نمایند. در نتیجه سودشان بیشتر می‌شود و تضاد میان منافع حاصل از کشاورزی، صنعت و تجارت کاهش می‌یابد و ناپدید می‌گردد. اما این امکان فزاینده یعنی به کارگیری سودآور سرمایه به اشکال متنوع، باعث تشدید تضاد میان طبقات دارا و ندار می‌گردد. (شولتز، loc. cit.، صفحات ۴۱-۴۰)

سود سرشاری که صاحب‌خانه‌ها از فقر و تهیدستی [دیگران] کسب می‌کنند. اجاره‌بهای خانه با فقر حاصل از صنعتی شدن نسبتی معکوس دارد. [۸]

منافع حاصل از فساد پرولتاریای تباه شده (روسپی‌ها، دائم‌الخمرها، گروبردارها) نیز همین وضع را دارد. با یکی شدن مالکیت سرمایه و مالکیت ارضی در یک دست و همچنین این نکته که سرمایه می‌تواند بر اساس حجم خود، شاخه‌های مختلف تولید را ترکیب نماید، انباشت سرمایه افزایش می‌یابد و رقابت میان سرمایه‌داران کاهش می‌پذیرد. بی‌احتیابی نسبت به انسان‌ها. بلیط بخت‌آزمایی اسمیت. [۹]
درآمد خالص و ناخالص (سه).

یادداشت‌ها

۱. *Traité d'économie politique* اثر ژان باپتیست سه، چاپ سوم، دو جلدی (پاریس، ۱۸۱۷)، چاپ نخست ۱۸۰۳.
۲. این جمله خلاصه شده است و نقل قول مستقیم نیست. بسیاری از نقل قول‌هایی که در ادامه مطلب آمده، همین وضع را دارند.
۳. اسمیت «سود خوب، متوسط و عقلانی» گفته است.
۴. اسمیت در محصول سالانه، سه بخش را تشخیص می‌دهد: اجاره‌بهای زمین [یا بهره مالکانه]، دستمزد کار و سود سهام [سود سرمایه]. او سود دو گروه اول را با منافع جامعه درکل مؤکداً مرتبط می‌داند.
۵. اسمیت ادعا می‌کند که با افزایش قیمت کالاها، افزایش دستمزد به عنوان بهره ساده‌ای در انباشت بدهی عمل می‌کند و افزایش سود به عنوان بهره مرکب تأثیر می‌گذارد.
۶. مارکس از اصطلاح فرانسوی *capital fixe* و *capitale circulant* استفاده می‌کند.
۷. کل پارگراف شامل نقل قول از کتاب ریکاردو با عنوان *Principles of Political Economy and Taxation* و کتاب سیسموندی با عنوان *Nouveaux principes d'économie politique* گزیده‌هایی از کتاب ای. بوره با عنوان *De la misère des classes laborieuses en Angleterre et en France* جلد اول، پاریس ۱۸۴۰، صفحات ۶-۷ می‌باشد. نقل قول مارکس به زبان فرانسوی بوده است.
۸. یعنی هر قدر معیارهای زندگی پایین باشد، اجاره خانه بالاتر است.
۹. مارکس تلویحاً به قطعه زیر اشاره می‌کند: «در یک بخت آزمایی کاملاً عادلانه، کسانی

که جایزه می‌برند تمام آن چیزی را به دست می‌آورند که دیگران باخته‌اند. در حرفه‌ای که بیست نفر به یک نفر می‌بازند، آن یک نفر تمام آن چیزی را به دست می‌آورد که آن بیست نفر موفق به کسب آن نشده‌اند.» (اسمیت، *Joc. cit.* جلد اول، صفحه ۹۴). نکته مورد نظر اسمیت خصوصاً در حرفه‌های حقوق‌بگیر، این است که امکانات درآمد سالانه بسیار بیشتر از یک بخت‌آزمایی عادلانه است.